

نقش جهان سوم در تدوین حقوق بین الملل

قسمت اول

ترجمه و تلخیص: دکتر مرتضی نجفی اسفاد

مقدمه

استعمارزدایی موجب گشته است تا تغییرات فراوان و اساسی در جامعه بین - المللی بوجود آید. از زمان جنگ جهانی دوم و به خصوص از ابتدای سالهای دهه شصت تعداد زیادی از کشورهای مستعمره به استقلال دست یافتند. این کشورها ضمن تأکید و پافشاری بر تمایل خود مبنی بر همبستگی مشترک در مقابل نظام بین - المللی حاکم بر جهان، پیوسته خواهان تغییر آن هستند. کنفرانس بندونک که در سال ۱۹۵۵ تشکیل شد و به عنوان آغاز ظهور جهان سوم در جامعه بین المللی قلمداد گردید، نخستین نشانه این ابراز علاقه و تمایل بود. به طور یقین این تحول ها بر قواعد و موازین حقوقی حاکم بر جامعه بین المللی بدون اثر نخواهد بود^۱.

۱. مقاله حاضر که در چند شماره آینده ارائه خواهد گردید، اقتباس از کتاب: La Participation du Tiers - Monde à l'Élaboration du Droit International توسط atricia Buirette - Maurau استادیار دانشکده حقوق و اقتصاد دانشگاه علوم اجتماعی آنژ فرانسه تألیف گردیده است. در این کار نگارنده سعی نموده است با ملاحظه نمودن مطالعه و تحقیق های دیگر، تلخیص را به شکل کنونی درآورد. این نوشتار بیشتر در جزوه غیررسمی و داخلی دانشکده منتشر گردیده است. اما سبب آنکه موضوع فوق در آینده به صورت سلسله مقاله های پیوسته ارائه خواهد شد، درج مقاله حاضر در این مرحله بدون فایده نخواهد بود.

بخش اول - حقوق بین الملل در مقابل جهانی متحول

رخ دادها و حادثه‌های مختلف حقوقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که همواره در صحنه جهانی در رابطه بین دولت‌ها حادث گشته است از یک سو، و نحوه برخورد سازمان‌های بین‌المللی ذیربط و شکل تنظیم قوانین این گونه اتفاقات از سوی دیگر، حکایت از این حقیقت دارد که حقوق بین‌الملل فاقد کارایی لازم و آثار شایان توجه بوده، و بدین لحاظ است که عدم تطابق آن با ویژگی‌ها و مقتضیات جامعه بین‌المللی امروز بیشتر از هر زمان دیگر نمایان گشته است. در مقام مطالعه علت‌هایی که موجبات این نقص را فراهم نموده‌اند، قبل از هر علت دیگر این نارسایی را باید در اختصاصی بودن این حقوق و متعلق بودن آن به گروه خاصی از دولت‌های جهان که در زمره موسسان می‌باشد، جستجو کرد. به گواهی تاریخ، تشکیل این شعبه از علم حقوق به تدریج و هماهنگ با تأسیس و پیشرفت دولت‌های مسنقل و ملی در طی قرن‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی صورت گرفته و تدوین آن در قرن ۱۹ ثمره تلاش‌های کشورهای بزرگ اروپایی یا متحدین آنها بوده است. در نتیجه طبیعی است که اصول متشکله و فلسفه وجودی حقوق ذکر شده را معلول منطق سیستم‌های سیاسی و اقتصادی این کشورها بشناسیم و به‌طور مشهود ساختار تنوری و بیان قاعده‌های عملی آن را، انعکاسی از خواسته‌ها و توقع‌های این کشورها بیابیم.

بدون شک آن دسته از کشورهای مستعمره که در آن هنگام تحت سلطه دولت‌های قدرتمند قرار گرفته و از اهلیت و صلاحیت مشارکت در تدوین حقوق بین‌المللی محروم بودند، در عصر حاضر یعنی زمانی که مستقل گشته‌اند، نمی‌توانند نسبت به این گونه مقررات و قوانین جهانی احساس وابستگی نزدیکی داشته و این حقوق را، که محصول تلاش‌ها و اندیشه‌های متفکران کشورهای غربی است، تبلوری از خواسته‌ها و وسیله‌ای جهت رفع نیازمندی‌های خود بدانند. به علاوه، این کشورها معتقدند که بسیاری از اصول حقوق بین‌الملل کلاسیک امروزی، تأمین‌کننده و مویذ بقاء اصل استعمار آنها توسط کشورهای غربی است. در تبیین و آشکار ساختن همین واقعیت است که کشورهای غربی در کنتراریو (contrario) خواستار تدوین مقرراتی شدند که قادر باشد منافع آنها را حفظ نماید.

بدین لحاظ است که ضرورت رفع فاصله موجود میان واقعیت های محسوس و قواعد حقوقی که اساساً می‌بایستی ترجمان این واقعیت ها باشد، مطرح می‌شود. و در نتیجه، با توجه به هدف ها و مناسبات جدید، تجدید نظر در حقوق بین الملل به عنوان امری الزامی جلوه گر می‌شود. در حقیقت، اگر در مفاهیم عملی نگاهی به حقوق در معنای عام و به حقوق بین الملل در معنای خاص داشته باشیم، این دو هر یک با توجه به شیوه خاص خود، تنسيق و تنظیم رابطه های اجتماعی رایج در جامعه مربوط به خود را بر عهده داشته و انجام این امر خطیر را محقق می‌سازند.

می‌دانیم که حقوق مولود رابطه ها و معلول نیازمندی‌های زندگی اجتماعی بوده و همچنین در محتوی خود این گونه ضرورت ها را منعکس می‌سازد. لذا، باید به طور کلی خود را با دگرگونی‌ها و تحول هایی که جامعه دچار آن می‌شود و یا به وجود آورنده آن است، هماهنگ و منطبق سازد. در واقع، با توجه به این گفتار باید تصدیق نمود که نه تنها حقوق یک پدیده جاودان و تغییرناپذیر نیست، بلکه در عمل هماهنگ با تغییرها و تحول های زمان حرکت می‌کند.

در راستای تحقق بخشیدن به این امر به طور طبیعی و غالباً استنقرار اصول و انجام اقدام هایی که در جهت دستیابی به این هدف مورد استفاده قرار گرفته اند بیانگر برخورد منافع متضاد گروهها و طبقه های مختلف جامعه است.

به عبارت دیگر، حقوق از حیث مقامی که در زمینه میانجی‌گری و نزدیک نمودن دیدگاهها دارا می‌باشد، همواره حامل رقابت های مخصوص جامعه ای است که آن را تحت کنترل خود دارد و در نهایت نتیجه قدرت و برتری گروه قویتری است که در تضاد منافع موجود حاکم می‌گردد. لذا، از این جهت است که حقوق در غالب اوقات مورد انتقاد قرار گرفته و بازنگری در آن، مورد تقاضا واقع می‌شود.

بی‌تردید این گفته در مورد جامعه بین المللی که به قدرت و توانمندی کشورها و عوامل مختلف وابسته می‌باشد، بیشتر مصداق پیدا می‌کند و به دنبال آن حقوق بین الملل نیز که بسان آئینه ای از واقعیت های بین المللی محسوب می‌گردد، به نوبه خود عامل ایجاد دگرگونی در روابط بین المللی و همچنین کاشف راه‌لهایی در این روابط است. به علاوه، همین تحول ها به عنوان وسیله و مجوزی برای تحقق پروژه ها و طرح هایی شناخته می‌شود که تغییر و تعویض طرز عملکرد جامعه بین -

المللی را به دنبال دارند. لهذا، با توجه به این واقعیت است که دگرگونی‌های نظام حقوقی از یک سو به عنوان وسیله و از سوی دیگر به عنوان اهداف حقوق بین - الملل محسوب می‌گردند. حال با توجه به این توضیحات می‌توان نتیجه گرفت که تمایل و ضرورت شرکت کشورهای جدیدالتاسیس در تدوین حقوق بین الملل امری موجه و اجتناب ناپذیر جلوه می‌کند.

اگر به تاریخ توجه کنیم، در جامعه بین المللی مربوط به دوران باستان به همان اندازه که تجانس و تشابه میان کشورها وجود داشت، به همان میزان نیز تمایل و ضرورت در امر تدوین حقوق بین الملل به چشم می‌خورد، به گونه ای که کشورهای مجری مقررات بین المللی در حقیقت آنهایی بودند که در زمان تدوین این قوانین شرکت جسته و براساس قدرت و توان خویش در این زمینه ایفاء نقشی را تقبل کرده بودند.

حال آنکه بر عکس در عصر حاضر، دیگر این تجانس و تشابه قدرت و تجلیات آن در زمینه های مختلف به چشم نمی‌خورد. به عبارت دیگر، از یک طرف نظاره گر کشورهای غنی و قدرتمندی هستیم که در تمامی امور علمی، تکنولوژی، اقتصادی، صنعت ... کمال پیشرفت خود را طی نموده اند، و از طرف دیگر شاهد وجود و حیات کشورهایی هستیم که هنوز از ابتدایی‌ترین امکانات صنعتی و ترقی‌ها و نوآوریهای تکنولوژی محروم بوده و با آهنگی بسیار ضعیف و در عین حال متفاوت با دنیای مترقی، به زندگی مشقت بار خود ادامه می‌دهند. در این حالت است که در دگرگونی‌ها و تحولات حقوقی در صحنه بین المللی، از مشارکت کشورهای جهان سوم، به عنوان دولت های جدیدالتاسیس با دیدگاهها و نظریه های نوین، به صورت یک امر ضروری یاد می‌شود.

ظهور کشورهای جهان سوم در صحنه بین المللی سبب ایجاد دگرگونی‌های فزاینده و در عین حال عمیق در ساختار جامعه بین المللی شده و در نتیجه موجب گشته است تا عدم تطابق حقوق بین الملل کلاسیک با وضعیت جدید به نمایش گذاشته شود. لذا، با توجه به این واقعیت پیش بینی می‌شود که این حقوق در آینده تغییراتی را در خود ثبت نماید.

مفهوم جهان سوم از نظر حقوق بین الملل

واژه جهان سوم، اصطلاح جدیدی است که در سال ۱۹۵۰ ابداع و از این سال به بعد مورد استفاده قرار گرفت. آ. سوی^۲ با نگارش مقاله ای در این زمینه، به منظور یادآوری مشکلات کشورهای فقیر، با مراجعه به خواسته های انشاء شده طبقه سوم جامعه فرانسه به هنگام انقلاب این کشور در سال ۱۷۸۹، این واژه را برای نخستین بار در نوشته خود به کار گرفت. به نظر وی کشورهای جهان سوم، کاملاً همانند بورژازی طرفدار انقلاب در فرانسه، متقاضی بهره مندی از حق مشارکت در تصمیم گیری ها هستند.

اگرچه اصطلاح جهان سوم، واژه رایج گویندگان و نویسندگان مختلف بوده و با مفهوم نسبتاً ثابت و مشخص مورد استفاده قرار می گیرد^۳ لیکن نباید از یاد برد که اصطلاح مزبور خود دارای تاریخچه ویژه ای بوده و همواره تحول های بی شماری را متحمل شده و در نتیجه دارای یک واقعیت و مفهوم ثابت نیست.

به طور مثال، برخی از نویسندگان این اصطلاح را به مثابه گروه کشورهای "بی طرف" به معنی گروه سومی که مخالف کشورهای کابینالیست و غنی، و دولت های سوسیالیست هستند، می پنداشتند. و بنابراین، ویژگی های این گروه را در عدم قبول وابستگی به استراتژی دو قطب قدرتمند و پذیرش یک بی طرفی سیاسی، جستجو می کردند. به هر تقدیر، فارغ و جدای از مفاهیم و معانی متنوع مستخرجه نویسندگان از واژه جهان سوم، این گروه از دولت ها همان ایندولوژی مربوط به گروه کشورهای "غیرمتعهد" که از پیش مطرح شده بود را پیش گرفت. برای آنکه یک کشور عنوان "غیرمتعهد" را به خود اختصاص دهد، لازم است تا پنج شرطی را که در تاریخ سپتامبر ۱۹۶۱ در کنفرانس بلگراد مطرح گردید، جزء برنامه کار خود قرار دهد.

2. Dans son article de France - Observateur de 14 awut 1952.

3. C'est le cas, par exemple, P. Jalee, Cf. Son Ouvrage le Pillage du Tiers Monde Maspero, 1965; ou de F. Fanon, Cf. Son Ouvrage les Damne's de Laterre Maspero, 1961.

این پنج شرط عبارتند از:^۴

- ۱- جانبداری کامل از جنبش‌های آزادیبخش ملی.
- ۲- اعمال سیاست مستقل که بر همزیستی مسالمت آمیز یا مساعدت آن استوار است.
- ۳- امتناع از پیوستن به اتحاد نظامی حاصله از جنگ میان قدرت‌های بزرگ.
- ۴- رد هرگونه اتحاد دو جانبه با یک قدرت بزرگ.
- ۵- عدم پذیرش تقاضای تأسیس پایگاه‌های نظامی در قلمرو خود.

با این وجود امروزه، تعدادی از کشورهای سوسیالیستی خود را از گروه کشورهای جهان سوم می‌دانند. از آن جمله می‌توان از چین، ویتنام و کوبا یاد نمود.

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که اصطلاح "جهان سوم" با یک مفهوم عموماً بسیار متداول، نشانگر کشورهای عقب افتاده ای است که با برخورداری از یک سیستم متمایل به سرمایه داری یا سوسیالیستی، در موقعیت مغایر با اقتصاد پیشرفته قرار دارند.^۵ این کشورها، اصولاً از نظر جغرافیایی، قاره آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین را شامل می‌گردند.^۶ بنابراین، همان گونه که ملاحظه می‌شود تجمع و گروه - بندی کشورها پیرامون مفهوم "جهان سوم" دارای تحول‌های تدریجی است. حال به منظور دستیابی به تعریف دقیقی از جهان سوم و تشخیص در این که چه کشورهایی مشمول معنی این اصطلاح قرار می‌گیرند، شایسته است تا مفهوم کلمه "عقب افتاده" را که در نهایت به تعریف و تبیین ویژگی‌های جهان سوم برمی‌گردد، مورد توصیف و تشخیص خویش قرار دهیم.

از نظر ادبیات حقوق بین الملل، مفهوم "عقب افتاده" Sous Development

4. Rapporte par M.B. Boutros 0 Ghali, le Mouvement Afro-Asiatique, Paris, PUF, 1969, p.63.
5. Cf. P.F. Gonidec, Relations Internationales, Paris, Ed. Montchrestien 1974; Luchaire, Cours de Droit International du Developement, Paris, Les Cours de Droit, 1970.
6. Df. Guy de Bosschère, Clefs Pour le Tièrs - Monde, Ed. Seghers, 1975.

در مقایسه با میزان ترقی جوامع صنعتی پیشرفته مبین یک نوع عقب ماندگی کمی است که عملاً "به مجموعه ای از واقعیت های بنیادین و اساسی در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مربوط می شود. در مفهوم واضح تر باید پذیرفت که از نقطه نظر توصیفی چیزی که "عقب ماندگی" یک کشور را مشخص می کند، همان ترکیب عامل های مختلف است. بدین معنی که معمولاً زمانی یک کشور در گروه کشورهای عقب افتاده جای می گیرد که سکنه آن محروم از ضروریات زندگی باشند.

این محرومیت ها می تواند به شکل کمبود مواد غذایی، نسبت قوی بی - سواد، مرگ و میر فراوان و غیره ظاهر شود. همچنین کشوری که در مقایسه با نیازمندی های جمعیت خویش از قدرت تولید قوی برخوردار نباشد مشمول مفهوم اصطلاح مزبور قرار می گیرد.

این ناتوانی خود می تواند معلول فقر منابع طبیعی یا کمبود ظرفیت تولید موجود در آن کشور باشد. بنابراین، در وضعیتی که یک کشور از منابع طبیعی کافی بی بهره است، عقب ماندگی یا عدم توسعه آن به پدیده ای به نام عدم تولید کافی مربوط خواهد شد و در نهایت می توان چنین نتیجه گرفت که توقف در پیشرفت و توسعه اقتصادی معلول فقدان صنعت، سرمایه، تکنیک و غیره می باشد.

به زبان دیگر، استعمال اصطلاح "عقب افتاده" *Sous developement* در مورد یک کشور بیشتر به یک وضعیت اقتصادی و اجتماعی موسوم به اصول قدیمی و سنتی حاکم بر آن جامعه مربوط می شود. یعنی در حقیقت، در جایی که با دارا بودن تعداد اکثریت قوی کشاورز فعال، عدم تولید خالص مازاد، که خود می تواند تسهیل توسعه یک صنعت محدود و وابسته از نظر تکنولوژی را فراهم سازد، به چشم می خورد. به طوری که این شرایط، قطع پیوندها و نابودی شالوده اقتصادی این کشورها را به دنبال دارد. سرانجام اصطلاح "عقب افتاده" به کشوری اطلاق می گردد که تولید خالص ملی آن به طور آشکار از تولید خالص ملی کشورهای توسعه یافته کمتر باشد. اگر بخواهیم صرف نظر از این توضیحات، معادله یکسان بودن کشورهای جهان سوم با کشورهای عقب افتاده را بپذیریم، لازم است برخی خصوصیات بارز اصطلاح "عقب افتاده" را که موجب قراردادن بعضی از کشورها در گروه جهان سوم می شود، تعریف نماییم.

بدین منظور باید عامل‌های متعدد و متغیری را مد نظر قرارداد تا با بیان آنها، تعریف مورد نظر حاصل گردد.

ایو لاکوست ^۷Ive Lacoste در این باره چهارده عامل اساسی را به عنوان وجوه مشخصه اصطلاح "عقب افتاده" به شرح زیر بیان می‌دارد:

- کمبود مواد غذایی؛
- کمبود شدید جمعیت، میزان بسیار قوی تعداد بی سواد، بیماری‌های همه گیر، مرگ و میر نوزادان؛
- معادن و منابع فراموش شده یا حیف و میل شده؛
- نسبت قوی کشاورزانی که دارای توان ضعیف در امر تولید هستند؛
- نسبت قلیل شهروند و ضعف و ناتوانی طبقه متوسط جامعه؛
- صنعت ناقص و محدود؛
- رشد نابهنجار و طفیلی و غیراصولی طبقه سوم جامعه؛
- پایین بودن سطح تولید ملی سرانه؛
- بیکاری شدید و کم کاری زیاد، بهره مندی از کار اطفال؛
- وضعیت وابستگی اقتصادی؛
- بی‌عدالتی بسیار شدید اجتماعی؛
- از هم پاشیدگی ساختار اقتصادی و اجتماعی؛
- رشد جمعیت با آهنگ شدید؛
- جمود عقیده و قدرت در عین تغییرها و تحول‌های متوالی و مستمر

بدیهی است که هیچ یک از عامل‌های اشاره شده نمی‌تواند در تبیین ویژگی‌های "عقب ماندگی" و در نتیجه اعمال طبقه بندی کشور‌های عقب افتاده به طور مجرد کافی تلقی گردد. به زبان دیگر، اصطلاح "عقب افتادگی" یا "توسعه نیافته Sous development" مبین یک سلسله نشانه‌های بحران و نابهنجاری اقتصادی، اجتماعی و انسانی است که به دنبال یکدیگر در یک کشور توسعه نیافته جلب توجه می‌کند.

7. Dans Géographie du Sous-Development, Coll. "Magellan", PUF, pp. 170-171.

به طور قطع مراجعه به هر یک از معیارهای فوق، به طور مثال احتیاج هایی که این گروه از کشورها از آنها رنج می‌برند، می‌تواند ما را در شناخت معنای واژه " عقب افتاده" یاری نماید و در واقع به عنوان یک شرط لازم به حساب آید، اما هرگز در این مورد نقش یک شرط کافی را ایفاء نخواهد کرد.

بنابراین، شایسته آن است که میان این مشخصات مختلف رابطه‌هایی را ایجاد نمایم تا در نتیجه دستیابی به یک تعریف واقع بینانه و سپس طبقه بندی کشورهای مربوط تسهیل گردد.

بخش دوم – شکل گیری دوباره یک نظام حقوقی

زوال استعمار و ظهور ناگهانی و عظیم کشورهای جهان سوم در صحنه بین المللی و نقش اجتناب ناپذیر آن برای دگرگون ساختن حقوق بین الملل معاصر، به عنوان یک رخ داد اساسی شناخته می‌شود. این تأثیر تنها از یک پدیده کیفی از قبیل صفت‌ها و روحیه های خاص کشورهای جدیدالتأسیس مستقل یا در حال توسعه منتج نمی‌گردد، بلکه فزون بر آن عامل کمی یعنی بالا بودن تعداد این گونه کشورها نیز در این امر دخیل می‌باشد.

کشورهای جهان سوم از آخرین عامل یعنی پدیده کمی به عنوان وسیله ای که حرکت و انگیزه اکثریتی را برای شکل گیری حقوق بین الملل فراهم می‌سازد، یاد می‌کنند. بدین ترتیب، این کشورها قبل از طرح هر موضوع، قراردادهای و پیمانهای چند جانبه را که ارتباط مستقیم با عامل کمی یعنی تعداد کشورها پیدا می‌کند، مدنظر قرار می‌دهند. بویژه، آن دسته از قراردادهای چند جانبه ای که در چهارچوب سازمان های بین الملل انعقاد یافته اند.

در نتیجه، با علم به این که شالوده حقوق بین الملل را همین پیمان های بین المللی تشکیل می‌دهند، حقوق امروز جامعه بین الملل توسط کشورهای جهان سوم رد می‌گردد و در نهایت بررسی مجدد این حقوق و تجدیدنظر در آن، که خود عاملی برای پیدایش تغییرها در جامعه بین المللی محسوب می‌گردد، مورد درخواست آنها می‌باشد. بنابراین، با توجه به این که نظر اکثریت کشورها در پذیرش کلیات حقوق بین الملل به صورت منفی ابراز گردیده است، لذا می‌توان دوباره نگری در مقررات حقوق بین الملل را ضروری و انکارناپذیر دانست. حال در پی این واقعیت

این سوال مطرح می‌شود که نقش کشورهای جهان سوم در شکل‌گیری دوباره این حقوق چه خواهد بود؟

عدم تناسب حقوق بین الملل کلاسیک با جامعه بین الملل کنونی

کشورهایی که به تازگی استقلال یافته‌اند، بر این تلاش اند تا با استفاده از ارزش و اعتبار حاصل از این استقلال و حاکمیت، از حقوق بین الملل کلاسیک انتقاد نمایند. به اعتقاد این کشورها حقوق بین الملل فعلی آنها را در یک جو و وضعیت نامساعد با پیشرفت اقتصادیشان ننگه می‌دارد. برای درک این مطلب کافی است تا به بحث‌ها و مذاکره‌های انجام شده پیرامون مشکلات منابع طبیعی، مواد اولیه و به خصوص معضلات مربوط به انرژی که به عنوان مهمترین مشکل شناخته شده است و نیازمند تنظیم و پیش‌بینی یک موازنه نوین جهانی در زمینه اقتصاد بوده و در نهایت از این طریق پیشرفت اقتصادی را فراهم می‌سازد، مراجعه نمود و آنها را با دقت مورد مطالعه قرارداد^۸. بنابراین، در اینجا مقتضی است تا برخی از اعتراضات این گروه از کشورها که در شکل‌های مختلف نسبت به حقوق بین الملل کلاسیک صورت گرفته است، بررسی گردد.

تغییر در ساختار حقوق بین الملل به طور مستقیم بستگی به تحولات جامعه بین - المللی، یعنی جایی که کشورهای جدیدالتاسیس استقرار یک نظام جدید اقتصادی را جهت حمایت از استقلال و حاکمیت خویش طلب می‌کنند، دارد. با علم به این

8. M. Virally, "Le Droit International en Question".

مؤلف ضمن توجه به حقوق بین الملل معتقد است: "کشورهای تازه به استقلال رسیده همواره شاهد و ناظر یک بی‌اعتمادی فوق العاده هستند... حقوق بین الملل این واقعیت را که هیچ‌گونه مساعدت و کمکی نسبت به کشورهای مزبور در مدت مبارزه آنها برای نیل به استقلالشان ننموده است، تأیید و تصدیق می‌نماید. بدین ترتیب، این حقوق نه تنها پیوسته علیه آنها ایفاء نقش نموده است، بلکه مانع‌هایی را متقابلاً در برابر برقراری مناسبات و روابط این کشورها با دولت‌های سلطه‌گر سابق ایجاد نموده است... حقوق بین الملل، با تحکیم مواضع اقتصادی خارجی‌ان و جلوگیری از شکل‌گیری مناسبات کاملاً مساوی و برابر، هنوز همانند بهترین پدیده و نهاد همراه با استعمار جدید (نئوکولونیالیسم) به کارگرفته می‌شود."

Dans "les Archive de Philosophie du Droit", no.8, le Dépassement du Droit, Ed. Sirey, 1963, p.150.

واقعیت است که این کشورها خواستار مطالعه مجدد قواعد و مقررات موجود بوده و امیدوارند تا از این رهگذر، انطباق قوانین مزبور با وضعیت جدید جامعه بین المللی و در پی آن تسهیل تغییر و تحول در حقوق بین المللی فراهم گردد. با توجه به این گفتار است که باید گفت: حقوق در فکر و رویای انجام یک وظیفه مربوط به آینده است.

نشانه های اعتراض

کشورهای جهان سوم، بازیگران نوظهور در صحنه بین المللی، ضمن بیان تصور خویش از حقوق بین الملل، بررسی مجدد و بازنگری قواعد کلاسیک یک حقوق را موجب گشته اند. این نحوه برخورد، می تواند یا به صورت روی آوردن به تفسیرهای مختلف و متفاوت از برخی قواعد حقوق بین الملل، که در نتیجه مفهوم و اعتبار آن را تغییر می دهد، ظاهر گردد و یا به شکل عدم قبول قواعد مزبور درآید.

به عنوان مثال، در مورد ظهور تفسیرهای جدید از اصول کلاسیک این حقوق، می توان از ام. جی. کمباکو M.J. Combacau یاد نمود. نویسنده یادشده به طور واضح نشان می دهد که چگونه با برداشت و تفسیرهای جدید، مفهوم کلاسیک حاکمیت دائمی کشورها نسبت به منابع طبیعی شان تغییر پیدا کرده است. در حقیقت، آن دسته از کشورهای جهان سوم که تولید کننده نفت هستند، بر این اعتقادند که حقوق نفت، آنها را در مقایسه با دولت های مصرف کننده پیشرفته، صرفاً در یک وضعیت استخراج کننده و تولید کننده نفت و در نتیجه در یک موقعیت استثمار شده نگه می دارد.

بدین قرار، درخواست ها و تقاضاهای دولت های مصرف کننده است که مبانی حقوقی و ضمنی رفتارهای کشورهای صادرکننده را تشکیل می دهد و همواره به تغییر اصل حاکمیت دائمی دولت ها بر منابع طبیعی خود، که از دیر زمان به رسمیت شناخته شده است، کمک می کند. در نتیجه، انتظار می رود که از این پس این پدیده کم و بیش حقیقی به عنوان یک اصل بنیانی و برخوردار از توانایی های جدید معرفی گردد و به اجرا درآید.^۹

به طور طبیعی حاصل گفته فوق این است که کشورهای یادشده در صورتی خود را مرتبط به حقوق بین الملل احساس می‌کنند که آن را مفید و موثر در حال خود ببینند، در غیر این صورت با توجه به استعماری بودن برخی از دیدگاه‌های حقوق مزبور، دستیابی به این احساس غیرممکن می‌نماید و در نتیجه رهایی از آنها برای این کشورها امری مقتضی شناخته می‌شود.^{۱۰}

بدیهی است این گونه برخوردها و برداشت‌های متفاوت بدون اثر بر حقوق بین الملل نخواهد بود. با این وجود، ممکن است به صورت‌های مختلف از جمله عدم رعایت قاعده معروف "وفای به عهد *Pacta sunt servanda*" که یکی از اصول مسلم حقوق است، ظاهر گردد و در نتیجه بسیاری از قراردادهای و معاهده‌های بین‌المللی را که شالوده حقوق بین الملل را پی‌ریزی می‌کنند، بی اعتبار و فاقد ارزش سازد.

به عبارت دیگر، می‌توان دریافت در شرایطی که حقوق بین الملل به عنوان یک پدیده جهانی آلوده به استعمار پنداشته شود، اصول سنتی مربوط به آن فاقد ارزش و اعتبار لازم خواهد بود. در این حالت، طبیعی است که با زیر پا گذاشتن مقررات، معاهده‌های بین‌المللی به طور یک جانبه نقض می‌گردد و در نهایت به کارگیری مکانیزم‌های پیش‌بینی شده برای نایل آمدن به دگرگونی در حقوق از میان می‌رود.

در مقابل، در این آشفتگی، برای این که حقوق بین الملل بتواند به نحو احسن نقش خود را ایفاء نماید، لازم است تا مطابق با حالات و خواسته‌های جامعه بین‌المللی تغییر و تحول یابد. بدین لحاظ، دولت‌های جهان سوم، همانند سایر اعضا

←

Crise de L'Energie au Relard du Droit International, Colloque de Caen la Erise de L'Energie et le Droit International, 1975, Société Française pour le Droit International, Ed. Pedone, pp.3 à 16.

10. Ces remarques concernent également le regime regissant les matieres premieres les ressources naturelles, Cf. à ce propos M. Bedjaoui, L'Algerie dans la Butte pour le Developement du Tièrs - Monde, Annuaire du Tièrs - Monde, 1975, Ed. Berger Levraut, p.17, et soon cours sur le non-alignement, R.C.A.D.C., 1976.

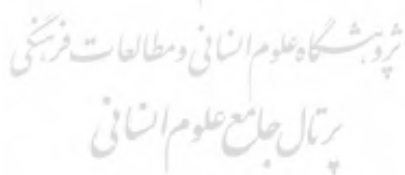
جامعه بین المللی، در این تدارک حقوقی سهم خواهند بود و شرکت جستن آنها در این کار، تا حدی که هر دولت عضو جامعه بین المللی سهم دارد، آزموده خواهد شد.

در مورد مشارکت و تدارک مزبور، مسأله اساسی این است که آیا تدارک و تدوین حقوق بسان مکانیزم حقوق و جامعه داخلی است یا خیر؟ در پاسخ باید گفت تدوین حقوق بین الملل، با در نظر گرفتن ساختار ویژه جامعه بین المللی، که به دور از نظام و سلسله مراتب رایج در جامعه داخلی است، چیزی نیست مگر تجمعی از خواسته ها و تقاضاهای کشورها یعنی عناصر سازنده و تشکیل دهنده جامعه بین المللی. همان گونه که ملاحظه می‌گردد، نه خواسته واحد است و نه قانونگذار مشترک موجود. به زبان دیگر، همان طوری که می‌دانیم، تدوین و تنسیق قوانین و مقررات داخلی به وسیله یک قدرت قانونگذار مقتدر و سازمان یافته و در عین حال واحد به نام قوه مقننه تحقق پیدا می‌کند. حال آنکه در جامعه میان دولت ها *la société inter-étatique* این امر توسط تلاشی جزئی و محدود شکل می‌پذیرد، زیرا هیچ چیز بدون توافق میان دولت های مستقل طرفین نمی‌تواند انجام پذیرد. البته دستیابی به این توافق به سبب گونه گونی منافع آنها بسیار مشکل و در واقع نتیجه و فرآیند برتر مجموع خواسته ها و تمایلات متعدد است. در حالی که در صحنه حقوق داخلی، این یک قانون است که تنظیم می‌شود و به وسیله یک قدرت برتر نسبت به کل جامعه و موضوع های مربوطه به اجرا درمی‌آید.^{۱۱}

در حقیقت، حقوق بین الملل عبارت از یک نظام حقوقی است که به هنگام تدوین قوانین در برخورد با تمام سیستمهای حقوقی دیگر حاکمیت و مساوات موضوع ها و سوژه های خود را به طور هم زمان می‌پذیرد. لذا، کاملاً روشن است که این گونه قانونگذاری نتیجه ای مستقیم بر ثمره های تدوینی خود که همانا قوانین و مقررات هستند، خواهد داشت. در این باره، از یک سو مأموران و مقامهای قانونگذاری و اجرایی بدون این که نقش تخصصی رسمی داشته باشند مشارکت می‌ورزند (زیرا که این کشورها همان موضوعات حقوق هستند که قواعد حقوقی را تأسیس و اجراء می‌کنند)، و از سوی دیگر، مقررات تنظیم شده بوسیله آنها میهم و

آنها مبهم و هرگز به طور مشخص و معین به خنثت گرفته نمی‌شود. بدین ترتیب، براساس واقعیت‌های موجود، هر قدر این حالت شدیدتر باشد، کنترل اجرای این قواعد نیز جزیی‌تر و سبک‌تر خواهد بود.

در پایان این قسمت باید اذعان نمود که عدم وجود یک سازمان قانونگذار ویژه و خارج از موضوع‌های حقوق بین‌الملل، غیبت و فقدان سلسله مراتب و عدم انسجام قواعد و مقررات را سبب گشته است. و سرانجام باید گفت: عدم تمرکز در فعالیت‌های قانونگذاری، به جای تمرکز و قانونگذاری واحد به کار گرفته شده و در نتیجه تعددقوانین بین‌المللی را باعث می‌شود. بنابراین، نباید قواعد و مقررات بین‌المللی را حاصل عملی واحد از قدرتی تمرکز یافته به حساب آورد، بلکه باید آنها را دریافت و حاصلی از توافق به دست آمده در چهارچوب خواسته‌های کشورهای مختلف پنداشت.



۱۲. مثال دیگر در مورد این تبدیل و تغییر محتوی و معانی قواعد حقوقی، قضیه Goa، آقای M. Flory تصدیق می‌کند که استفاده از برداشت "exception au colonialisme" قواعد کلاسیک از جمله اصول مربوط به حاکمیت بر سرزمین و همچنین حقوق مخصوص مردم کشورها را کاملاً متحول ساخته است. این پدیده‌ها یک معنی خاص به خود گرفته و در نتیجه سبب شده‌اند تا تفسیر کلاسیکی را که حقوق بین‌الملل دارا است، تغییر یابد.

Dans les Implications Juridiques de la faire de Goa, A.F.D.I., 1962, p.484.